

مطالعات تاریخ فرهنگی؛ پژوهش‌نامه‌ی انجمن ایرانی تاریخ
سال چهاردهم، شماره‌ی پنجاه‌وسوم، پاییز ۱۴۰۱، صص ۵۲-۲۷
(مقاله علمی - پژوهشی)

رویکردهای رضاقلی‌خان هدایت به حکومت صفویه و نحوه پیوند آن با حکومت قاجاریه

علی سالاری‌شادی^۱

چکیده

رویکرد مورخان به حکومت‌های پیش از خود و تلاش برای نشان دادن پیوند زمانه خود با آن گذشته تاریخی، اهمیت ویژه‌ای دارد، چراکه مورخان به عنوان اندیشمندان و آگاهان جامعه، بازتاب‌دهنده بخشی از تلقی‌های رایج روزگارشان هستند و این امر به عنوان یک جریان فکری و فرهنگی تأثیرگذار بسیار مهم است. مورخ با فاصله تاریخی و زمانی از دوره‌های پیشین و در ورای رفع تنگنای متعارف پیشین، قادر است با فراغ‌بال بیشتری به ارزیابی کارنامه حکومت‌های گذشته و مقایسه آن با عصر خود بپردازد. یکی از این مورخان، رضاقلی‌خان هدایت است که با ذیل‌نویسی *روضه‌الصفای میرخواند*، به خلق کتاب *روضه‌الصفای ناصری* پرداخت. در این اثر، تاریخ دوره‌های پایانی تیموریان تا اواخر عصر ناصری از جمله ترکمانان، صفویه، افشاریه، زندیه و قاجاریه روایت شده است. با توجه به اینکه بخشی از این کتاب درباره حکومت صفویه است، این نوشته بر آن است که نحوه مواجهه هدایت - مورخ نامدار قاجاریه - با سلسله صفویه و نیز پیوند دو حکومت صفویه و قاجاریه را به بحث گذارد. بررسی‌ها نشان داد که هدایت برخلاف اغلب مورخان پیش از خود، به جای تأکید بر تبار مغولی قاجارها، بر مناسبات و ارتباط قاجاریه و صفویه تأکید کرده، به گونه‌ای که قاجاریه را تالی و تداوم صفویان فرض کرده و از این رو، حکومت‌های افشاریه و زندیه را کم‌اهمیت جلوه داده است.

واژگان کلیدی: تاریخ‌نگاری، قاجار، صفویه، هدایت، *روضه‌الصفای ناصری*.

۱. دانشیار پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی alisalarishadi@yahoo.com

تاریخ دریافت ۱۴۰۱/۴/۳۰ - تاریخ تأیید: ۱۴۰۱/۸/۲۴

مقدمه

تاریخ نگاری دوره قاجار به سان عصر قاجار، حالتی دوگانه دارد. در آغاز، استمرار فضای تاریخ نگاری سنتی پیشین بود و در ادامه تا حدی تحت تأثیر تاریخ نگاری نوین قرار گرفت (نک: قدیمی، ۱۳۸۸: ۴ به بعد، اشپولر، ۱۳۸۰: ۱۹۹). در دوره نخست و عصر سنتی، از بین مورخان قاجار، رضا قلی خان هدایت برجستگی و اهمیت خاصی دارد، چراکه او با ذیل نویسی *روضه‌الصفای میرخواند* به خلق اثری مشهور مبادرت کرد و احوال تاریخی سلسله‌های ترکمان، صفویه، افشاریه، زندیه و قاجاریه را به همان سبک و سیاق (سنتی) میرخواند بررسید و بدین ترتیب هدایت بر سنت تاریخ نگاری پیشین پایبند ماند. او از برجسته‌ترین مورخان سنتی قاجار و نماد آن است. اینکه آخوندزاده از متفکران عصر روشنگری، در انتقاد از شیوه تاریخ نویسی سنتی، هدایت را هدف قرار می‌دهد، نشان از آن است که هدایت نمونه برجسته تاریخ نگاری سنتی دوره قاجار و حتی آخرین مورخ برجسته آن است (آخوندزاده، ۱۳۵۱: ۱۴۹ به بعد).

مسئله این نوشته آن است که نوع روایت، نگرش، رویکرد و نحوه مواجهه هدایت را با سلسله‌های پیشین به خصوص صفویه، و چگونگی جای گذاری تاریخی قاجاریه را در فرایند گذار از صفویه، افشاریه و زندیه بررسد. هدایت در روزگاری به تألیف *روضه‌الصفای ناصری* مبادرت کرد که حاکمیت قاجار به تثبیت رسیده بود و در اوج قرار داشت. شاید همین موقعیت او را بر آن داشت که به نسبت سازی میان قاجاریان و صفویان به عنوان یک سلسله دیرپای پیشین پردازد. هدایت به سان دیگر مورخان قاجار، به دلیل ماهیت شکل گیری حاکمیت قاجار و تبار و پیشینه آنها ناگزیر شد به سلسله‌های پیشین از جمله صفویان - که بخشی از تاریخ و تبار قاجاریان از رهگذر آن می‌گذشت - اقبال داشته باشد.

از این رو، هدایت برخلاف دیگر مورخان قاجار که بیشتر بر مناسبات قاجاریه با دنیای مغولی و تیموری تأکید می‌کردند، در صدد برآمد طرح و تبیین دیگری از مناسبات قاجار با صفویان ارائه دهد و در بررسی تاریخ صفویه و نسبت آن با قاجار، رویکرد خاص و متفاوتی در پیش بگیرد. در این نوشته به رویکرد و نگرش هدایت در قبال صفویان و فرایند شکل گیری قاجاریه در پیوند با آنها پرداخته می‌شود. همان گونه

که در ادامه خواهد آمد، هدایت نسبت به دیگر مورخان عصر قاجار، نگاه خاصی تری به پیوند قاجاریه و صفویه دارد و شاید تنها مورخی که در این باره با وی برابری می‌کند، محمدهاشم آصف نویسنده رستم/تواریخ باشد؛ با این تفاوت که هدایت مورخ رسمی و بسیار مشهور و شناخته شده قاجاریان در اوج قدرت آنها بوده است و از این رو، نوشته او اهمیت خاصی دارد. اما مؤلف رستم/تواریخ گمنام و اثرش تا حدی غیررسمی بوده است. تفاوت دیگر آن دو در این است که هدایت کوشیده بدون قصه‌پردازی حداقل استنادهایی را رعایت کند، در حالی که محمدهاشم اغلب، مطالبش رنگ و بوی قصه و داستان دارد و به‌خصوص در پیوند زدن قاجاریان به صفویه، داستان غیرواقعی و شاذی را مطرح کرده که هیچ مورخ قاجاری متذکر آن نشده است. تفاوت دیگر هدایت با مورخان قاجاری همچون سپهر در آن است که هدایت به‌طور اختصاصی و با تفصیل از تاریخ صفویه، افشاریه و زندیه یاد کرده است، در حالی که سپهر در مقدمه ناسخ/تواریخ (بخش قاجاری) به‌صورت گذرا از آن گذشته است تا حدی که قابل قیاس نیست. نوشته هدایت در سال‌های ۱۲۷۰ تا ۱۲۷۲ تألیف شده است (مصلح و شجاعی، ۱۳۹۹: ۳۳۵) و بر نوشته سپهر مقدم است. بدین‌سان هیچ‌یک از مورخان قاجار همانند هدایت، اقبال خاصی به بقایای سلسله صفویه در دوره قاجار نداشته‌اند. او مفصل‌ترین تاریخ صفویه را در دوره قاجار تألیف کرده و آن را تا دوران خود در عصر ناصری ادامه داده است.

چرا تداوم دوره صفویه در عصر قاجار، آن هم در دوره تثبیت و اوج قاجاریه، تا بدان حد برای هدایت مهم بود که به تفصیل به تاریخ دوره صفویه تا عصر قاجار و زمانه خود پردازد؟ احتمالاً اهمیت دوره صفویه برای هدایت، گذشته از طولانی بودن آن، به علت نزدیکی آن دوره به عصر قاجار بوده است. از نظر هدایت تشبیه‌جویی به آن دوره در عصر تثبیت و اوج قاجاریه، به‌خصوص آن‌گونه که او قاجارها را به آنها پیوند داده، حائز اهمیت بوده است. او با سرعت از عصر افشاریه و زندیه گذشته و به نحوی قاجارها را تالی صفویه برشمرده است تا از نظر تداوم و قدرت، نسبتی با افشاریه و زندیه نداشته باشند. در واقع او صفویه را هم‌اورد تاریخ قاجارها دانسته است. در نحوه تألیف روضه‌الصفای ناصری که آن را حسب‌الامر شاه نوشته است، او به صراحت بیان

کرده: «... از سده نهصد و پنجاه الی الان وقایع صادرات سیصد و شصت و هفت سال سلاطین صفویه و قاجاریه را نگاشته، ضمیمه روضه‌الصفای میرخواند خواهم کرد (هدایت، ۱۳۸۰: ۸۲۰/۱۴). مجدداً با تأکید بیشتر و نادیده‌انگاری افشاریه و زندیه، از سلاطین صفویه و قاجاریه یاد می‌کند که پیداست قاجارها را تالی صفویه، و افشاریه و زندیه را فاقد اهمیت خاص دانسته است. البته این نگرش هدایت است و به منزله آن نیست که ادعاهای وی به خصوص در نادیده‌انگاری سلسله‌هایی مانند افشار و زند... درست باشد.

از منظر پیشینه تحقیق تا آنجایی که به بحث فوق مربوط است، نوشته، تحقیق و مقاله‌ای ملاحظه نشد که به موضع‌گیری هدایت در قبال صفویان پرداخته باشد.

۱. آشنایی مختصر با هدایت

رضاقلی خان هدایت از مورخان مشهور عصر قاجار است که به سال ۱۲۱۵هـ/۱۸۰۱م در تهران متولد شد (هدایت، ۱۳۸۰: ۷۴۹۶/۱۳؛ هدایت، ۱۳۷۰: ۳۳۵). او در ایام جوانی در دستگاه شاهزادگان شیراز به خدمت مشغول بود. بعدها در سلک اطرافیان حاج میرزا آقاسی درآمد (هدایت، ۱۳۷۰: ۹-۱۰). محمدشاه، لگگی عباس میرزا را به او سپرد و به لله‌باشی شهرت یافت (اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۷: ۱۶۴۶/۳). با مرگ محمدشاه، او و شاهزاده مذکور معزول و مطرود شدند (هدایت، ۱۳۷۰: ۹-۱۰)، اما در زمان امیرکبیر مجدداً ترقی کرد و به سفارت خوارزم رفت (هدایت، ۱۳۸۰: ۱۵/۸۵۳۷-۸۵۴۴). در عصر ناصرالدین شاه، مدتی ناظم مدرسه دارالفنون شد. ایامی نیز لگگی مظفرالدین میرزا را بر عهده داشت. پس از آن عزلت گزید و به تألیف آثارش مشغول شد. او در سال ۱۲۸۸هـ/۱۸۷۱م در تهران درگذشت (اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۷: ۳/۱۹۲۵).

هدایت به امر ناصرالدین شاه، تاریخ *روضه‌الصفای ناصری* را به عنوان تمه و تزییل کتاب *روضه‌الصفای میرخواند*، از زمان حکومت ترکمانان آق قویونلوها و صفویان (۹۰۷هـ/۱۵۰۱م) تا اواسط سلطنت ناصری به سال ۱۲۷۵هـ/۱۸۵۹م تألیف کرد (هدایت، ۱۳۸۰: ۱۵/۸۹۸۶). هدایت مورخی برجسته است و ذیل وی بر *روضه‌الصفای* نشان‌دهنده شایستگی اوست. او بعد از میرخواند و خواندمیر، برجسته‌ترین مورخ در

دوران طولانی عصر تیموری تا عصر ناصری است. نوشته هدایت یک ذیل‌نویسی مختصر نیست که با عجله فراهم آمده باشد، بلکه اثر مستقلی است که به *روضه‌الصفای ناصری* مشهور است. باین حال، چون *روضه‌الصفای* مشهورترین کتاب تاریخی به زبان فارسی، حداقل تا اواخر عهد تیموری بوده، برای هدایت نقطه‌اتصال در تاریخ‌نگاری محسوب شده است. هدایت در شرح ابتدای دوره ناصری تأکید می‌کند که «اکنون که سال هزار و دویست هفتاد و دو است... حسب الامر به نگارش این تاریخ مأمورم و... از سده نهصدوپنج الی الان، وقایع صادرات سیصد و شصت و هفت سال سلاطین صفویه و قاجاریه را نگاشته، ضمیمه *روضه‌الصفای* می‌خواند خواهم کرد (هدایت، ۱۳۸۰: ۸۲۰/۱۴). بدین‌سان نوشته هدایت را نمی‌توان یک ذیل‌نویسی ساده برشمرد. همان‌گونه که او قاجار را تالی صفویه دانسته، تاریخ خود را نیز در ادامه *روضه‌الصفای* می‌خواند و تالی و تکمله و ضمیمه آن برشمرده است.

۲. تبار و تاریخچه قاجارها

مورخان پیش از هدایت مانند ساروی، عبدالرزاق دنبلی و به‌خصوص اعتضادالسلطنه، اغلب در بررسی تبار و تاریخچه قاجاریه، تمایل چندانی به بیان مناسبات قاجاریان و صفویان در فرایند تشکیل و تداوم حاکمیت قاجار نداشته‌اند. این مورخان با گذر از صفویان، دل در گرو انتساب قاجار به مغولان و بعد تیموریان و حتی ترکمانان آق‌قویونلو بسته‌اند.

محمد ساروی اولین مورخ قاجاری، در احوال و تاریخچه قاجارها در دوره صفوی، جز اشاره به توطن آنها در گنجه آذربایجان و انتقال آنها به قلعه مبارک‌آباد استرآباد و مرو، به امر شاه عباس، متذکر نکته خاصی نشده (ساروی، ۱۳۷۱: ۲۵)، اما از نقش مهم فتحعلی‌خان قاجار در ایام محاصره اصفهان یاد کرده است که به زعم وی، به‌رغم توفیق خان قاجار در مقابله با افغانه، بدان علت که بزرگان تن‌پرور دربار، خدمات وی را در نظر شاه سلطان حسین بد جلوه دادند، با کدورت اصفهان را ترک کرد (ساروی، ۱۳۷۱: ۲۹).

ساروی علاقه چندانی نداشته که پیشینه تاریخی قاجارها را در دوره صفویه مطرح

کند و حتی از ذکر موارد مهم نیز اجتناب کرده است. در حالی که مورخانی مانند غفاری کاشانی و مالکوم از علاقه آقامحمدخان قاجار به صفویان یاد کرده‌اند (نک: مالکوم، ۱۳۸۰: ۶۳۷/۲-۶۳۸؛ غفاری، ۱۳۶۹: ۵۸۹) و، یا ابوالحسن قزوینی مدعی شده که آقامحمدخان قاجار در صدد برآمد ابوالفتح محمد میرزا (محمدشاه دوم) را به سلطنت نشانند و طی نامه‌ای آن را به اطلاع وی رساند، اما گویا دیگرانی در آن کار اختلال کردند و موضوع به انجام نرسید (قزوینی، ۱۳۶۷: ۱۰۱-۹۸). البته نقل این مطالب به منزله صحت ادعاهای مورخان مذکور نیست، بلکه هدف اشاره به تفاوت نگرش آنهاست.

بی‌اعتنایی ساروی به صفویه، در نوشته عبدالرزاق دنبلی به شکل ملموس‌تری وجود دارد. او حتی تأکید بیشتری بر پیوند قاجارها با مغولان دارد. او در وهله اول، قاجارها را به مغولان و از جمله جلایریان، هر چند به صورت آشفته، پیوند داده است (دنبلی، ۱۳۵۲: ۵-۴). او به همان ترتیب‌گزینشی، به تاریخچه قاجارها در دوره مغول و تیموریان می‌پردازد. اما در خصوص مناسبات و تاریخچه قاجاریه در دوره صفوی تمایل چندانی به تفصیل ندارد. او می‌نویسد: طایفه قاجار در ایام شاه اسماعیل و شاه طهماسب به سپهسالاری و سرحداری سربلند بودند و چون نوبت سلطنت به شاه عباس رسید از کثرت آنها اندیشه‌مند گشته و جمعیت ایشان را به مرو کوچانیده و در برابر اوزبکیه و جمعی به گنجه و جمعی را به استرآباد ... فرستاد (دنبلی، ۱۳۵۲: ۷). سپس به احوال فتحعلی خان قاجار می‌پردازد و تأکید می‌کند که او نظر به ارادتی که به خاندان صفوی داشت، به حمایت شاه سلطان حسین برخاست که به‌رغم آن، بدخواهان نظر شاه سلطان حسین را از خان قاجار برگرداندند (عبدالرزاق دنبلی، ۱۳۵۲: ۸).

دیگر مورخ مشهور قاجار، اعتضادالسلطنه است که نگرش وی درباره تبار قاجارها و مناسبات آن با صفویان، از آن جهت اهمیت بیشتری دارد که وی یک شاهزاده قاجاری است. این شاهزاده مورخ قاجاری نیز تمایل چندانی به طرح مباحث تاریخی و پیشینه قاجارها در عصر صفوی ندارد، بلکه برعکس، با حس و علاقه‌ای خاص در صدد است تا تبار ایل قاجار را به چنگیزیان منتسب کند. از این رو، مواردی را که خلاف آن بوده، رد کرده است.

اعتضادالسلطنه اعتقاد دارد که ایل جلیله قاجار به‌عنوان متحد مغولان به‌خصوص در

رویکردهای رضاقلی خان هدایت به حکومت صفویه و نحوه پیوند آن با حکومت قاجاریه | ۳۳

حمله هلاکو همراه شد و در نهایت در سرزمین‌های متصرفی مغولان در حوالی شام سکنی گزید (اعتضادالسلطنه، ۱۳۷۰: ۷). او در صدد پیوند قاجارها با تیمور است، چرا که تیمور چون به آناتولی رسید، در جست‌وجوی قاجارها برآمد که جد مشترک داشتند. ضمن آنکه قاجاریه را به جلایریان منتسب و آق‌قوینلوها را از ایل قاجار قلمداد کرده (اعتضادالسلطنه، ۱۳۷۰: ۸۷) و چنین پنداشته که قاجارها از دوره مغول در پیوند با حاکمیت‌های مغولان، تیموریان، جلایریان و آق‌قوینلوها بودند.

اعتضادالسلطنه از کیفیت و نحوه مناسبات قاجاریان با صفویان، فقط به نکات مهم آن بسنده کرده و به سرعت از آن گذشته است. او از بابت تفاخری که در قیاس با انتساب به مغولان مطرح کرده، بر این مناسبات پافشاری نکرده است. او قاجارها را به‌عنوان متحد شاه اسماعیل یاد کرده و سپس به پراکندن آنها در مناطق مختلف در عصر شاه عباس اشاره می‌کند که با اکراه پذیرفتند. اعتضادالسلطنه از اقدام شاه عباس در انتقال قاجارها از موطنشان آزرده است و این ناخرسندی به وضوح از شرح حال شاهقلی خان قاجار آشکار است (اعتضادالسلطنه، ۱۳۷۰: ۹).

او به سان مورخان قاجاری در پرونده سقوط صفویه، بر نقش‌آفرینی قاجارها به ریاست فتحعلی خان قاجار اصرار دارد که وی در صدد برآمد افغانه را شکست دهد و اصفهان را برهاند، اما اطرافیان شاه سلطان حسین ذهن او را نسبت به فتحعلی خان مشوش کردند و عذرش را خواستند. سپس طهماسب دوم که در همه‌جا بی‌توفیق مانده بود، به فتحعلی خان قاجار پناه برد که وی، او را با احترام پذیرفت و تاج شاهی بر سرش نهاد (اعتضادالسلطنه، ۱۳۷۰: ۱۰-۱۱). او در احوال فتحعلی خان قاجار تا حدی حاکمیت صفوی را وام‌دار و مدیون اقدامات و فعالیت‌های او می‌داند و بر این باور است که از عهد طهماسب، آثار شهریاری از چهره نواب فتحعلی خان آشکار بود؛ هرچند که ناجوانمردانه با اقدام حاسدان شهید شد (اعتضادالسلطنه، ۱۳۷۰: ۱۵). او با اشاره به تسلیم شاه اسماعیل سوم به محمدحسن قاجار می‌نویسد که شاه اسماعیل خود به پای حصار استرآباد آمد و حلقه بندگی به گوش و غایشه خدمت به دوش انداخت (اعتضادالسلطنه، ۱۳۷۰: ۱۷). بدین سان اعتضادالسلطنه نه تنها حکومت صفوی و شاه منسوب به آنها را به رسمیت نمی‌شناسد، بلکه به اطاعت، بندگی و خدمتگزاری

آنها به قاجار باور داشته است.

سپهر نیز در مقدمه *ناسخ التواریخ* (بخش قاجاریه) به اختصار در تاریخچه قاجارها، آنها را به عصر هلاکو منسوب کرده و از قبایلی برشمرده است که به همراه وی برای فتح مناطق غربی راهی شدند. در عهد آباقان، اتابکی فرزند وی ارغون را سرتاق نویان برعهده گرفت. غازان، قاجار نویان فرزند سرتاق را جانشین او کرد. از قاجار نویان فرزندان بسیار پدید آمد که ساکن حدود شام شدند. با ظهور تیمور و لشکرکشی اش به شام، او قصد داشت که این قبیله را به مسقط الرأس خود یعنی، ترکستان منتقل کند که میسر نشد و آنها در حدود گنجه و قراباغ و ارمنستان ساکن شدند تا اینکه سلطنت به آق قوینلوها رسید که نسب به قاجار می بردند (سپهر، ۱۳۷۷: ۳-۴). سپهر پس از این شرح فشرده و آگاهی مبهم، بدون آنکه به نقش و ظهور آنها در تشکیل حاکمیت صفوی بپردازد، به دوره شاه عباس و انتقال قاجارها به مرو و استرآباد و نگرانی و ترس شاه عباس از قاجارها اشاره می کند (سپهر، ۱۳۷۷: ۴-۵). هر چند شرح می دهد که پدران فتحعلی خان قاجار که رئیس قوم و قبیله بودند، هیچ گاه با سلاطین صفویه «ساز مخالفت آغاز نکردند» (سپهر، ۱۳۷۷: ۴-۵). او سپس به پاره ای فعالیت ها و جنگ های فتحعلی خان قاجار تا سال ۱۱۳۵ و محاصره اصفهان به دست محمود افغان می پردازد و شرح می دهد که فتحعلی خان با هزار تن از دلیران قاجار به سوی اصفهان رفت و در چندین نبرد سپاهیان افغان را شکست داد. این قضیه، ناخرسندی اعیان و اطرافیان شاه سلطان حسین را در پی داشت، چراکه ممکن بود او هوای سلطنت در سر داشته باشد. از این رو، پادشاه را از وی ناخرسند کردند تا آنجا که ناچار شد اصفهان را ترک و به سمت استرآباد حرکت کند (سپهر، ۱۳۷۷: ۴-۵). سپهر همان خبر مشهور قتل وی به تحریک نادرشاه افشار را می آورد (سپهر، ۱۳۷۷: ۵۷). او همانند هدایت، فرزند فتحعلی خان قاجار یعنی، محمدحسن خان قاجار را شاه می خواند (سپهر، ۱۳۷۷: ۹) و همان موارد مورخان پیشین را درباره فتحعلی خان قاجار و مناسبات وی با صفویان بازگو می کند. در نتیجه، نوشته او تفاوتی با دیگر مورخان ندارد و حاوی نگرش خاصی نسبت به صفویان و مناسبات آنها با قاجارها نیست. اما او نیز حوادث دوره افشار و زند را در حد بسیار مختصر و غیرملموس نقل کرده و به سان هدایت و محمدهاشم آصف

با محوریت بخشیدن به محمدحسن خان قاجار در میان مدعیان، او را شاه می خوانند و می نویسد: «هر روز بر عدت و شوکت او افزون گشت تا آنگاه که کریم خان زند رأیت خودسری برافراشت» (سپهر، ۱۳۷۷: ۹)، بدین سان کریم خان را در حد یک طغیانگر تلقی می کند.

در مجموع، اغلب مورخان قاجاری در بیان تاریخ قاجاریه، ضمن اشاراتی دال بر حضور قاجار در دوره صفویه و مناسبات تاریخی با آنها، گویا تعمدی دارند که چندان بر مناسبات دور و دراز قاجار و صفویه تأکید نکنند. مورخان مذکور کم و بیش با همان اندک اشارات، سعی دارند قاجارها را برجسته و پراهمیت جلوه دهند و وانمود کنند که صفویان مدیون قاجارها هستند و، یا در نهایت صفویان نگران قدرت روزافزون آنها بودند. آنها در مناسبات قاجاریه با صفویه بر این موارد تأکید می کنند: الف) شاه عباس برای مقابله با ازبکان و ترکمانان، قاجارها را به استرآباد و مرو کوچانید. پس از نظر امنیتی و نظامی صفویان بدهکار قاجارها و از طرفی نگران قدرت روزافزون آنها بوده اند؛ ب) بدهکاری دیگر صفویان به قاجارها در تلاش و اقدامات فتحعلی خان قاجار در مقابله با افغانه در محاصره اصفهان بود؛ ج) پناه دادن فتحعلی خان به شاه طهماسب دوم. همان گونه که بیان شد، نخستین مورخان قاجاری اغلب، با بی تفاوتی به صفویان نگریسته اند و برعکس بر تبار وانتساب چنگیزی، ترکمانی و تیموری قاجارها تأکید کرده اند. به هر حال این مورخان قاجاری، مناسبات و همکاری قاجارها با صفویان را چندان در خور افتخار ندانسته اند که بر آن تأکید خاصی کنند.

اما هدایت، برخلاف رویه و موضع گیری معمول مورخان مذکور، رویکرد و رویه دیگری در شرح مناسبات و نسبت قاجار با صفویان در پیش گرفته است. او تاریخ ترکمانان و صفویان را ذیل نویسی کرده است، هر چند که اثری مستقل به شمار می آید؛ چنان که نام مستقلی چون *روضه الصفای ناصری* بر آن نهاده اند. او بدون آنکه از شیوه سنتی تاریخ نویسی عدول کند، با همان سبک میخواند بحث تشکیل حاکمیت صفوی را بدون مقدمه ای خاص می نگارد. او در مجموع دوره صفویه و حاکمیت آنها را در تاریخ ایران، انگاره ای متفاوت نشمرده است. نگرش هدایت از این جهت اهمیت دارد که او انعکاس دهنده نگاه و نگرش روزگار قاجاریه به تاریخ صفوی است. این مهم

است که مورخی چون هدایت که از فرهیختگان عصر بود، چه برداشتی از صفویان ارائه کرده است. نوشته او در باره صفویان حاکی از آن است که به‌رغم تغییر مذهب، وی برای صفویان نقشی خاص و متفاوت از سلسله‌های پیشین قائل نیست و آنها را تفاوت‌گذاری خاصی نکرده است. یکی از راه‌های ساده شناخت حوادث و پدیده‌های تاریخی، نگرش کسانی است که به آن روزگار نزدیک‌تر بوده‌اند. از منظر هدایت، تاریخ صفویان نسبت به دوره‌های قبلی، جز پاره‌ای اقتضائات، تفاوت چندانی نداشته که همان نیز فاقد تازگی خاصی بوده و صرفاً مطرح کردن عنصری قدیم‌تری در همان فضای سنتی بوده است.

هدایت تشکیل حاکمیت صفوی و سقوط آق‌قویونلوها را در قالب قاعده تقدیر نگریسته است (هدایت، ۱۳۸۰: ۶۳۵۱/۱۲). در واقع، قالب‌بندی و شاکله تاریخ صفوی از منظر هدایت، همان چهارچوب مورد نظر مورخان صفوی و نگرش رسمی آنان است و بر همان مبنا، تمام اغراق‌ها و مبالغه‌های منابع صفوی به اثر وی نیز راه یافته است (هدایت، ۱۳۸۰: ۶۳۴۴/۱۲ به بعد). او همانند مورخان صفوی، تاریخ آغازین آنها را از شیخ صفی و کرامات منسوب به وی روایت می‌کند (هدایت، ۱۳۸۰: ۶۳۴۱/۱۲). نوشته هدایت بیشتر بازتاب‌دهنده منابع متأخر و نگاه رسمی صفویان است. از جمله به‌صراحت از مذهب حقه جعفری در دوره شیخ صفی‌الدین یاد می‌کند (هدایت، ۱۳۸۰: ۶۳۴۱/۱۲). وی همچنین بر سیادت موسوی صفویان تأکید دارد (هدایت، ۱۳۸۰: ۶۳۴۴/۱۲). هدایت با اغراقی تمام، خروج اسماعیل را ناشی از حکمت بالغه یزدانی می‌بیند (هدایت، ۱۳۸۰: ۶۳۵۳/۱۲) و او را حاکم جهان قلمداد می‌کند (هدایت، ۱۳۸۰: ۶۳۵۸/۱۲). او جانبدارانه از صفویان در برابر مخالفان دفاع می‌کند و همان تعبیر مورخان صفوی را در باره مخالفان به کار می‌برد. مثلاً، سلطان مراد را «نامراد» (هدایت، ۱۳۸۰: ۶۳۵۴/۸) می‌نامد و، یا در باره حسین کیاچلاوی کلماتی ناپسند به کار می‌برد (هدایت، ۱۳۸۰: ۶۳۵۵/۱۲).

۳. درباره شاهان صفویه

هدایت نسبت به سلاطین صفوی علاقه خاصی دارد، اما معلوم نیست نوشته افرادی امثال هدایت، بازتاب و رونویسی منابع است، یا نظر مؤلف که این مشکل عمده در رونویسی است. به‌هرحال، هدایت به تحقیق محققانه در تاریخ صفویان پرداخته، بلکه

به شکل غیر قابل وصفی رونویسی کرده است. حال معلوم نیست که برداشت‌های وی تا چه اندازه با این رونویسی تفاوت دارد، اما به نظر می‌رسد که در اغلب موارد، مانند مورخان صفوی می‌اندیشیده است؛ چراکه گاهی حتی اغراق‌های منابع صفوی او را خرسند نکرده، بلکه خود نکته‌ای به آن افزوده و، یا آن را تعدیل و توجیه کرده است. در باره بررسی‌های هدایت از تاریخ صفویان، دو نکته را باید خاطر نشان کرد. اول رونویسی از منابع صفوی که موجب شده میان نوشته او با منابع صفویه تفاوتی نباشد؛ دوم علاقه هدایت به صفویان که سبب شده مطالب آن منابع را با اغراق بیشتر و، یا در صورت لزوم با اصلاح و تعدیل، اما در همان جهت بیان کند. از جمله در مورد شاه اسماعیل چنین موضعی دارد. اگر شرح نگاشت او را در مرگ شاه اسماعیل اول با منابع دوره صفوی همچون *جواهر الاخبار* و *روضه‌الصفویه* مقایسه کنیم، تفاوت بارز آن آشکار می‌شود که چگونه در صدد تعدیل و اصلاح آن به نفع شاه اسماعیل برآمده است (نک: هدایت، ۱۳۸۰: ۱۲/۶۳۹۰؛ بوداق منشی، ۱۳۷۸: ۱۳۹؛ جنابدی، ۱۳۷۸: ۳۵۸).

هدایت از اکثر شاهان صفوی جز شاه اسماعیل دوم، با تحسین و تمجید یاد کرده است. او شاهان صفوی از جمله شاه طهماسب اول را بسیار فعال و کوشا جلوه می‌دهد و می‌نویسد: حتی در ایام بیماری همچنان به امور ملکی، حکومتی و تقویت امر شریعت مشغول بود (هدایت، ۱۳۸۰: ۱۲/۶۵۱۷). هدایت بدون اشاره به کودکی شاه، در شرح سلطنت وی طوری القاء می‌کند که شاه طهماسب در امور فعال مایشاء بوده و تمام ارکان حاکمیت در کف اختیار و انتساب وی بوده است (هدایت، ۱۳۸۰: ۱۲/۶۳۹۳). هدایت احتمالاً با تغییر نوشته شرف‌خان بدلیسی - که شاه طهماسب را در میان سلاطین دوران اسلامی و حتی قبل از اسلام، به ثروت اندوزی و زن‌بارگی بی‌نظیر وصف کرده بود (بدلیسی، ۱۸۶۲: ۱/۲۵۱-۲۵۲)، می‌نویسد: «اسباب سلطنت وی بجایی رسید که که کمتر از پادشاهان اسلامی ایران را حاصل بود» (هدایت، ۱۳۸۰: ۱۲/۶۵۱۹). با این حال، همانند دیگر مورخان صفوی، با شاه اسماعیل دوم هیچ موافقتی جز بیان انتقاد و ایراد ندارد (هدایت، ۱۳۸۰: ۱۲/۶۵۲۶، ۶۵۴۲). او حتی شاه اسماعیل دوم را برخلاف محمد خدابنده، شاهی بی‌همت خوانده است (هدایت، ۱۳۸۰: ۱۲/۶۵۴۷) که البته بیشتر سیاست رسمی صفویه و نگرش مورخان آنها را بازتاب داده است. با این حال، او ناچار به

اعتراف است که در عهد محمد خدابنده، مرضی عارض حاکمیت صفوی شد (هدایت، ۱۳۸۰: ۱۲/۶۹۳۷) و در موضعی دیگر او را برگزیده قزلباشان بی سیاست و صلابت معرفی می‌کند (هدایت، ۱۳۸۰: ۱۲/۶۵۷۰).

هدایت نسبت به دیگر شاهان صفوی، با اغراقی تمام، به شاه عباس پرداخته است. او می‌نویسد: «پادشاهی عادل و عاقل و کریم و همیم و سیاس و کیاس و مدبر و مذکر بود. کارهای بزرگ کرد و نام بزرگ نهاد و مهبط انوار غایبه بود و صاحب افکار صایبه، دریای خاطرش عمیق بود و نقاد فکرتش دقیق، به حسن عقیده و ترویج شریعت نظیر نداشت. در تقویت ضعفها و افتادگان بدیل نیاورد، در عدالت کسرای ثانی بود و در کفالت فریدون اول رأی زرین و عزم محکم و اراده ثابت و حکم راسخ داشت و دقیقه‌ای از دقایق دین و دولت را مهمل نمی‌گذاشت» (هدایت، ۱۳۸۰: ۱۲/۶۸۶۸).

بدین سان هدایت در اغراق‌گویی داد سخن داده است. او در مرگ شاه عباس با اغراقی غیرقابل باور می‌نویسد: «از رؤیای صادقه امارت ظاهره و انوار ولایت و گواهی دل دانست که زمان ودیعه و دایع دنیویه است» (هدایت، ۱۳۸۰: ۱۲/۶۸۶۷). علاقه او به شاه عباس در وصف طولانی‌ای آشکار می‌شود که به نسبت کتاب، به وی اختصاص داده است (هدایت، ۱۳۸۰: ۱۲/۶۶۱۵ - ۶۸۷۰). هرچند نباید از وجود منابع متعدد تفصیلی همچون کتاب *عالم آرای عباسی* - که از منابع عمده هدایت بوده و تحت تأثیر آن قرار داشته است - غافل ماند. دست‌کم این احتمال را که اغراق‌گویی تحت تأثیر متن *عالم آرا* بوده، باید بررسی کرد.

هدایت همچنین شاه صفی را بسیار فعال و شجاع قلمداد کرده و با وجود قتل و کشتارهایی که انجام داده، از وی انتقادی نکرده است. در مجموع، عهد شاه صفی را دوره تجدید اعتبار و اهمیت قاجاریه دانسته و قتل امام قلی خان را در همان سو برشمرده است (هدایت، ۱۳۸۰: ۱۲/۶۸۸۳). با این همه در باره وی موضع‌گیری خاصی ندارد. در میان شاهان متأخر صفوی، او بیشتر از شاه عباس دوم تمجید و تحسین کرده که به «ترفیه حال عموم خلایق به خصوص علما و عرفا» متمایل بوده و او را شاه درویش‌اخلاق نامیده (هدایت، ۱۳۸۰: ۱۲/۶۹۲۲) و عصر او را دوره کمال انتظام خوانده است. موضع‌گیری هدایت در باره شاه سلیمان و شاه سلطان حسین در بحث انحطاط اشاره خواهد شد.

۴. هدایت و نظریه انحطاط صفویه

هدایت در باره انحطاط و سقوط صفویان نظری نسبتاً جدید و نکاتی بدیع را مطرح کرده است که در مواردی خالی از تناقض و ایراد نیست. او در احوال سلطنت شاه سلطان حسین احتمالاً با تأثیرپذیری از ابن خلدون، عمر حکومت‌ها را به سان عمر آدمی، به سه مرحله ایام شباب، وقوف و مشیب تقسیم‌بندی کرده و بر این باور است که دولت‌ها نیز همین سه مقام و حال را طی می‌کنند. در ادامه، به مقایسه ویژگی‌های مراحل عمر آدمی با حکومت‌ها پرداخته است (هدایت، ۱۳۸۰: ۱۲/۶۹۳۹-۶۹۴۰؛ مقایسه با ابن خلدون، ۱۳۶۹: ۱/۳۲۴).

او در شرح این تقسیم‌بندی می‌نویسد: «از ابتدای خروج سلطان جنید و سلطان حیدر تا ظهور شاه اسماعیل اول دوره طفولیت و آغاز بلوغ و زمان شباب دولت صفویه بود، اگرچه در زمان سلطان محمد صفوی، فی‌المثل مرضی عارض مزاج آن دولت شد، شاه عباس ماضی، آن امراض را به تدابیر ملکی معالجه کرده، طبیعت دولت را صحیح و کامل ساخته به حد وقوف و کمال رسانیده تا زمان شاه صفی و شاه عباس ثانی آثار پیری و شکستگی چندان بروزی نداشت. ولی باطناً روی در انحطاط کرده بود و به معاجین مقوی و تدابیر حکمیانه حاذقانه مزاج علیل شخص دولت را خود حفظ می نمودند تا آنکه وصیت شاه سلیمان را در باره پسرش مرتضی نشنیدند و امنای دولت سلطان حسین را به سروری برداشتند. روزبه‌روز آثار انحطاط بلکه انقراض حیات شخص دولت به ظهور آمد» (هدایت، ۱۳۸۰: ۱۲/۶۹۳۹-۶۹۴۰).

اینکه هدایت دوره جنید و حیدر را هم لحاظ کرده است، از نظر تاریخی و واقعیت امر درست نیست، چراکه در ایام آنها حکومت و قلمرویی شکل نگرفته بود. او استثنایی هم در عهد سلطان محمد لحاظ کرده که صرفاً در دهه نخست سلطنت شاه طهماسب اول قابل طرح است. دیگر آنکه هدایت در انتقال مرحله میانی به پیری و انقراض، قاطعیت گفتاری ندارد، بلکه موضوع را کمی با تقلیل این‌گونه توجیه کرده است که اگر وصیت شاه سلیمان در باره فرزند دیگر مرتضی اجرا می کردند که انساب و آگاه به جهت قواعد ملکداری بود (هدایت، ۱۳۸۰: ۱۲/۶۹۳۸)، لابد در آن صورت حاکمیت صفوی به مرحله پیری و انقراض نمی‌رسید. اما مهم آنکه هدایت در این میان، موارد

دیگری را مطرح می‌کند که اهمیت و دقت او را می‌رساند. او می‌نویسد: «چون مدت دوست‌وسی سال سلاطین صفویه به شمشیر و تدبیر با مخالفان روم، روس، ترکستان جلادت‌ها و غلبه‌ها ظاهر کرده بودند و به مرور دهور این دولت را نظامی و قوامی حاصل شده بود... و چند سال در عهد شاه سلیمان از جانبی منازعتی و محاربتی نرفته بود. در زمان این پادشاه، ایام امرا در کمال فراغ گذشته و همت ایشان به صرف ایام مصروف گشته، غفلت و خامی تمام در حال خواص و عوام غالب بوده و همه کس در بستر فراغت آسوده همی زیست. شاه به فرایض و نوافل پرداخت؟! قاطعان طرق به قطع طریق و نهب غوافل تیغ‌ها در نیام زنگار گرفت و جوشن‌ها در ارزن قرار گرفت. گوش‌ها وقف ناله چنگ بود و دیده‌ها محو گردش پیاله و... غمزهای شاهدان بیشتر از تیرهای تاتاری می‌خریدند... و لولیان شیرازی محترم‌تر از دلیران قفقازی و میدان‌ها مصاف به ایوان‌های زفاف تغییر یافت و...» (هدایت، ۱۳۸۰: ۱۲/۶۹۴۰).

این تصویر پردازی رؤیایی هرچند محتاطانه از دوره شاه سلیمان، با اظهار نظر دیگر او در باره این شاه صفوی تکمیل می‌شود. او می‌نویسد: «الحاصل شاه سلیمان پادشاهی با سیاست و کیاست و درگاهش ملجأ و مرجع سلاطین و خواقین اکناف از هندوستان و ترکستان و روم و روس، همواره سفرا و امرا با نامه و هدیه به خدمتش آمدندی و اظهار موافقت و مواحدت کردند» (هدایت، ۱۳۸۰: ۱۲/۶۹۳۷). در حالی که عصر شاه سلیمان برخلاف ادعاهای ایشان، یک دوره آشفته و بی‌نظم بود (نک: رویمر، ۱۳۸۵: ۳۹۹ به بعد؛ لکه‌هارت، ۱۳۴۳: ۳۵ به بعد). او در وصف اقدامات شیخ علی‌خان زنگنه وزیر شاه سلیمان که به تعبیرش «پانزده سال بالاستقلال وزیر و اعتمادالدوله بود» می‌نویسد: او انتظامی کامل در ممالک محروسه شاهی داد و از اهتمام وی فتور و قصوری در ملکداری روی نمود و حتی در ایام کسالت بیماری نقرس تمام کارهای شاه در دست وی بود (هدایت، ۱۳۸۰: ۱۲/۶۹۳۶-۶۹۳۵). این موارد در مجموع با نظریه کلی او متناقض است. شایسته یادآوری است که ایرادی چند بر نظر هدایت، از اهمیت و اعتبار نظریه او نمی‌کاهد، چراکه هیچ‌کس قادر نیست نظریه و قالبی در تاریخ ارائه دهد که بی‌کم و کاست باشد.

او عوامل دیگری را در سقوط صفویه دخیل دانسته است که به نظر دو نکته آن

رویکردهای رضاقلی خان هدایت به حکومت صفویه و نحوه پیوند آن با حکومت قاجاریه | ۴۱

اهمیت دارد. اول اینکه صفویان در اواخر سلطنت خود برخلاف دوره‌های پیشین، با اهل تصوف و اهل ذوق کمال مخالفت را به ظهور رساندند و از جمله به نفی بلد فلاکت‌بار ملاصادق اردستانی اشاره می‌کند (هدایت، ۱۳۸۰: ۱۲/۱۲۹۴۱). البته این ادعا صحت ندارد، صفویان از همان دوره شاه اسماعیل به مخالفت و شکستن طرایق صوفیه اقدام کردند (ابن کربلایی، ۱۳۸۳: ۱/۴۹۱، ۲۱۶). اما نکته دوم مورد اشاره وی - که کارهای بزرگ را به خردان و خدمت‌های کوچک را به بزرگانی حواله دادند که در واقع مسبب اصلی اهل حرم بودند - بیشتر قابل توجه و ملاحظه است، چرا که با زبانی طنز به ریشه اصلی قضیه اشاره گویایی می‌کند. او در این باره می‌نویسد: «اغلب کارگزاران این دولت زنان حرم و دایگان محترم بودند و مردان محتاج خادمان بی‌خایه بودند» (هدایت، ۱۳۸۰: ۱۲/۶۹۴۱).

با این وصف، گاهی نگرش وی نسبت به سقوط صفویه، خالی از طنز و نیش و کنایه نیست. او در باره محاصره اصفهان و نحوه مقابله با محمود می‌نویسد: «علمای اصفهان در حضور پادشاه اجتماع کرده و نسخه ادعیه و فتح‌نامه و مجربات علمیه بیاوردند، جوشن صغیر و کبیر و تعویذ بازوی شاه کشورگیر نمودند» (هدایت، ۱۳۸۰: ۱۲/۶۹۴۹). البته نیش و کنایه‌های گزنده دیگری هم دارد. از جمله در وصف علم‌های رنگارنگ سپاهیان بی‌مقدار - که باید به تعیین ساعات سعد و نحس منجمین جاماسب تمکین می‌کردند تا همراه لشکر باشند که به «تشخیص ساعتی سعد به جهت مقابله‌ای که خالی از مقابله باشد مأمور شدند» (هدایت، ۱۳۸۰: ۱۲/۶۹۵۰) که یکی از طنزآمیزترین جملاتی است که مورخان گفته‌اند.

درخور یادآوری است که نظریه‌پردازی هدایت در باره انحطاط و زوال صفویان، توجه محققان خارجی و داخلی را به خود جلب کرده است. از جمله تحلیل هدایت از انحطاط و زوال صفویان، تحسین لکه‌هارت را برانگیخته و معتقد است که هدایت در ارائه این نظریه بر هربرت اسپنسر و اشیپنگلر پیشی جسته و نظر او در باره مراحل سلسله صفوی با حقیقت منطبق است (لکه‌هارت، ۱۳۴۳: ۲۰). قدیمی نیز در بررسی نسبتاً مبسوط خود، خاطر نشان می‌کند که هدایت در جایی که از انحطاط و زوال دولت صفوی یاد می‌کند، نظریه‌ای به دست داده که در علم سیاست به نظریه ارگانیک مشهور

شده و دولت را بر اساس ارگانیک انسانی تفسیر کرده است (قدیمی، ۱۳۹۳: ۱۵۰). وی با توجه به همین نظریه هدایت می‌نویسد: «او این توانایی را داشته است تاریخی متفاوت از آنچه که نوشته است به نگارش درآورد» (قدیمی، ۱۳۹۳: ۱۵۲).

۵. رهیافت‌های هدایت درباره جایگاه ایل قاجار در دوره صفوی

هدایت به سان دیگر مورخان قاجار، شرح مفصلی از اصل و نسب قاجارها در ایام مغول به دست داده است (هدایت، ۱۳۸۰: ۱۳ / ۷۰۷۵-۷۰۸۵). او همچنین در احوال فتحعلی خان قاجار، بر پیوند قاجارها با دنیای مغولی و ترکمنی اشاره می‌کند و فتحعلی شاه را شاه آثار چنگیز و افراسیاب نسب می‌خواند (هدایت، ۱۳۸۰: ۱۳ / ۷۰۸۲-۷۰۸۳). اما مهم آنکه وی بر نقش قاطع قاجارها در تشکیل و تداوم حکومت صفوی تأکید کرده است. او در بین سران اهل اختصاص، بیشتر بر نقش قراپیری بیگ قاجار در احوال حیدر و در لشکرکشی‌های عصر شاه اسماعیل تأکید کرده است (هدایت، ۱۳۸۰: ۶۳۵۱/۱۲).

هدایت از هر فرصتی برای برجسته‌سازی نقش قاجارها در دوره صفوی استفاده می‌کند. او از نقش قاجارها در دوره صفوی و به‌خصوص در دوره شاه عباس و شاه صفی با تأکید بر خانواده زیاداوغلی قاجار و فرزندش حسین‌خان (هدایت، ۱۳۸۰: ۶۷۶۷/۱۲) و مقاومت‌های امیر گونه‌خان قاجار در برابر عثمانی (هدایت، ۱۳۸۰: ۶۷۷۸/۱۲) تأکید می‌کند. او اشاره‌ای مبهم به مأموریت حسین‌خان قاجار به ایالات استرآباد و گرگان دارد (هدایت، ۱۳۸۰: ۶۷۶۷/۱۲) که گویا مأموریتی دوسویه یا حاکمیتی دوگانه در استرآباد - قراباغ بوده است. احتمالاً شاه عباس از اهمیت و قدرت قاجارها در قراباغ و گنجه اطلاع داشته و برای فروگیری آنها در صدد چاره‌ای برآمده بود. لذا هدایت توضیح می‌دهد که چگونه طرح گرجی-ارمنی‌سازی شاه عباس به منظور کاهش قدرت قاجارها، با شورش داودخان گرجی - که به ریاست ایل قاجار منصوب شده بود- شکست خورد (هدایت، ۱۳۸۰: ۶۷۶۷/۱۲).

در عصر شاه صفی که داودخان دست به شورش زد، ناگزیر قضیه مداخله قاجارها هم به میان آمد. از این رو، هدایت یکی از دلایل شورش را تظلم‌خواهی قاجارها از

رویکردهای رضاعلی‌خان هدایت به حکومت صفویه و نحوه پیوند آن با حکومت قاجاریه | ۴۳

رفتار داودخان برمی‌شمارد که واکنش شاه صفی را در پی داشت؛ هر چند داودخان به اعتراض او وقعی ننهاد (هدایت، ۱۳۸۰: ۶۸۸۳/۱۲) و به حالت سرکشی به منطقه قراباغ رفت و ضمن توطئه‌ای از پیش تعیین‌شده با هماهنگی طهمورث‌خان گرجی، قاجارها را قتل عام کرد (هدایت، ۱۳۸۰: ۶۸۸۴-۶۸۸۵/۱۲). در پی شورش داودخان، شاه صفی مجدداً محمدقلی‌خان فرزند محمدخان زیاد اوغلی قاجار را امیرالامرای قراباغ و حوالی کرد (هدایت، ۱۳۸۰: ۶۸۸۵/۱۲). هدایت، قتل امام قلی‌خان حاکم فارس و برادر داودخان را به دلیل قتل قاجاریه و غارت گنجه عنوان کرده است (هدایت، ۱۳۸۰: ۶۸۸۶-۶۸۸۵/۱۲). تأکید هدایت بر نقش قاجارها و حمایت شاه صفی از آنها، نشان از شکست طرح شاه عباس داشت که در صدد چنین جایگزینی‌های بود.

هدایت در دوره شاه سلطان‌حسین بار دیگر بر نقش قاجارها تأکید می‌کند. به نوشته او به‌رغم آنکه در ایام محاصره اصفهان از فتحعلی‌خان قاجار دعوتی به عمل نیامد، وی محض غیرت‌خواهی، با هزار نیرو به محضر شاه سلطان‌حسین شتافت و هر روز با افاغنه مصاف می‌کرد و با دستبرد باز می‌گشت (هدایت، ۱۳۸۰: ۶۹۵۹/۱۲). همین موفقیت‌ها، موجب نگرانی درباریان شد که فتحعلی‌خان را مجبور به بازگشت کردند (هدایت، ۱۳۸۰: ۶۹۵۹/۱۲). این حضور و خروج خان قاجار و کیفیت آن در پرده‌ای از ابهام قرار دارد. البته تاحدی درست است که فتحعلی‌خان قاجار در آن ایام به تلاش‌هایی در محاصره اصفهان دست زده است و نباید تمام آن را جعل و خلق مورخان قاجار شمرد، چراکه محمدکاظم مروی مورخ افشاری، قبل از مورخان قاجار از آن یاد و حتی خان قاجار را تحسین کرده است (مروی، ۱۳۶۴: ۲۷-۲۸). هرچند در آثار معاصر همانند تاریخ حزین، زبور آل‌داود، فوائدالصفویه، مجمع‌التواریخ و خاطرات کروسینسکی، یادی از فتحعلی‌خان قاجار و اقدامات وی نشده است. در حالی که تمامی مورخان قاجار از آن با کیفیت مبهم و با تفاوت‌هایی یاد کرده‌اند، محمدهاشم آصف (رستم‌الحکما) و رضا قلی‌خان هدایت آن را با تفصیل بیشتری مورد توجه قرار داده‌اند. گرچه نوشته آصف مملو از قصه، داستان و تناقض‌گویی است (رستم‌الحکما، ۱۳۵۲: ۱۳۳ به بعد، ۱۷۵ به بعد).

هدایت در ادامه از مناسبات طهماسب دوم و فتحعلی‌خان قاجار چنین یاد می‌کند که

چون آوازه فتحعلی خان به طهماسب رسید، پیکی شفقت‌آمیز و با عذرخواهی و دعوت به محضر فتحعلی خان فرستاد. خان قاجار ضمن بیان خدمات وی درحین محاصره اصفهان، مجدد به قبول خدمت راضی شد (هدایت، ۱۳۸۰: ۱۲/۶۹۶۰) که در نهایت با ورود به خراسان و با توطئه نادر و بدون مداخله شاه طهماسب دوم به قتل رسید (هدایت، ۱۳۸۰: ۱۳/۷۰۷۵-۷۰۸۵).

۴. تأکید بر تداوم و پیوند قاجاریه با صفویان و بی‌اهمیت جلوه دادن حکومت‌های افشاریه و زندیه

نکته بسیار مهم دیگر در باره هدایت، تأکید بر پیوند و نسبت تاریخ قاجار با صفویه و استمرار آن در قالب سلسله قاجار است. در بررسی وقایع و حوادث رخ داده در فاصله سقوط صفوی و برآمدن قاجار، هدایت کوشیده با کوچک‌انگاری، تعدیل و توجیهات خاص، به نحوی دو حاکمیت قاجار و صفوی را به هم پیوند دهد و تشکیل سلسله‌های افشار و زند را میان‌پرده‌ای بیش نشمارد. او بر پیوند ماهوی قاجایان و صفویه اصرار می‌کند و سلسله قاجار را در تداوم صفویان برمی‌شمارد.

در این جهت، او سعی کرده با نادیده‌انگاری حاکمیت محمود و اشرف و همچنین با اغماض فراوان در باره مدت ایام نادری و احتساب کاهشی حاکمیت وی از شورای مغان، طول زمانی حاکمیت صفویان را به دو‌یست‌وپنجاه سال افزایش دهد (هدایت، ۱۳۸۰: ۱۲/۶۳۲۶؛ ۱۲/۷۰۳۷) تا هر چه بیشتر حاکمیت قاجار را به بازه زمانی صفویه نزدیک کند. او حاکمیت افشاریه را با طرح نام طهماسب دوم و عباس سوم که از حاکمیت حتی اسمی هم نداشتند، به ۱۸ سال تقلیل داد و حاکمیت نادر را ۱۱ سال و ۷ ماه حساب کرد (هدایت، ۱۳۸۰: ۱۲/۷۰۳۴). هدایت با نادیده‌انگاری بیشتر حاکمیت زندیه، به مطرح شدن استقلال آنها در جنب کُروف‌های سران ایل قاجار تأکید ورزید تا با هم‌پوشانی، فاصله زمانی صفوی و قاجار را بس کوتاه کند و به وضوح قاجار را تداوم صفویان برشمارد. او مدعی است که ادعای قاجاریه در امر حکومت‌داری، سابق بر ادعای الواریه (زندیه) است. براین اساس، او با بیان حضور فتحعلی خان قاجار در محاصره اصفهان و فعالیت‌های دورودراز محمدحسن خان قاجار که وی را شهید

خوانده است، در صدد القاء و اثبات این مدعاست (هدایت، ۱۳۸۰: ۷۱۵۵/۱۳، ۷۱۲۴). او در قیاس با افشاریه و زندیه، ادعای قاجاریان را در امر حکومت، مقدم و به همان نسبت محق می‌داند که در قبال سابقه دورودراز قاجارها، نورسیدگانی بیش نبودند.

شاید با قاطعیت بتوان گفت که هدف هدایت از تألیف *روضه‌الصفاء*، بیان تاریخ سلسله قاجار با صفویان و پیوند آن دو است، چراکه به صراحت می‌نویسد: «... از سده نهصد و پنجاه الی الان، وقایع صادرات سیصد و شصت و هفت سال سلاطین صفویه و قاجاریه را نگاشته، ضمیمه *روضه‌الصفای میرخواند* خواهم کرد (هدایت، ۱۳۸۰: ۸۲۰/۱۴). بدین سان او در نهایت اختصار، احوال سلسله‌های ترکمانی قراقوینلو و آق قوینلو و به همان شیوه، احوال محمود، اشرف، نادر و افشاریه را بیان کرده و با شرح مختصر و غیرملموس تاریخ زندیه در کنار قاجار و کوچک‌انگاری آنها، دوره قاجار را اصلی‌ترین و مهم‌ترین سلسله بعد از صفویه عنوان می‌کند. از این منظر هدایت در صدد است در اوج و تثبیت حاکمیت قاجار آنها را تالی صفویه برشمارد. او درباره سلسله‌های افشاریه و زندیه احساس خوبی ندارد، هر چند از شخص کریم‌خان زند تمجید کرده است (هدایت، ۱۳۸۰: ۷۲۰۸/۱۲-۷۲۱۲). او می‌نویسد: «اما بعد چون پس از انقراض دولت سلسله علیه‌عالیه سادات صفویه... و انجام مدت سریع‌الانجام افشاریه، زمان آغاز طلوع... خورشید دولت ابد مدت... قاجاریه... بود. در تقدیم و تأخیر قوام تخت و مهد سلطنت سلاطین عهد سبقت، ایام خروج مشروط و قدمت زمان عروج منوط است؛ خروج سلطان سعید شهید محمدحسن خان قاجار در زمان حیات و اوان ممات نادر شاه افشار تجدد و تکرار یافته است؛ لهذا بدین ملاحظات قاعده دولت ابد مدت خواقین قاجار بر داعیه خوانین الواریه (زندیه) اقدم و اسبق و خود در همه حال تقدم این سلاطین اولی‌والیق است» (هدایت، ۱۳۸۰: ۷۰۷۲/۱۳).

او گذشته از تأکید بر قدمت و سابقه دعوت قاجاریه، در منازعه قدرت‌های چندگانه خوانین بختیاری و زند، آزادخان افغان و... بر محوریت محمدحسن خان قاجار تأکید می‌کند تا حضور ملموس و قوی قاجارها را در آن مقطع نشان دهد. نکته مهم دیگر آنکه او در احوال سلسله زندیه بلافاصله پس از مرگ کریم‌خان، بر فعالیت‌های نظامی و سیاسی آقامحمد خان قاجار تمرکز می‌کند، چنان‌که گویی جانشینان کریم‌خان را

چندان جدی تلقی نمی‌کند. این رویکرد عجولانه هدایت به آن دلیل است که استمرار ادعاهای قاجارها را ملموس‌تر و پایدارتر و بدون انقطاع و در استمرار صفویه نشان دهد. این مهم‌ترین خط ترسیمی هدایت در باره قاجارها و پیوند تاریخی آنها با صفویان است.

هدایت در احوال کریم‌خان زند مدعی است در محضر کریم‌خان، خوانین زندیه از استعداد ابوالفتح‌خان فرزند کریم‌خان برای جانشینی یاد کردند که کریم‌خان ضمن ردّ ادعای آنها گفت: «مرا به هیچ‌یک امیدی نیست و پس از من سلطنت متمکن نخواهد گردید، چندانکه ملاحظه می‌رود این قاجار زاده پسر محمدحسن‌خان قاجار را استعداد شهریاری بیش از همه است» (هدایت، ۱۳۸۰: ۱۳/۷۲۱۳-۷۲۱۴). در این گفت‌وگوی ادعایی، وقتی کریم‌خان مورد خطاب قرار گرفت که چرا با این‌وصف، دستور قتل آقامحمدخان را صادر نمی‌کند؟ در جواب می‌گوید: «هیئات کسی را که خداوند به جهت مهمی تربیت فرماید، حاشا که من در خون او بکوشم...» او در ادامه از قول کریم‌خان نوشت که اگر پای خان قاجار به مازندران و استرآباد رسد، کار او بالا گیرد و کس چاره وی نکند (هدایت، ۱۳۸۰: ۱۳/۷۲۱۴). در جعل چنین گفت‌وگویی نباید تردید کرد، اما هدایت با تکیه بر چنین مواردی در صدد است سلطنت قاجارها را بعد از صفویان محق جلوه دهد. بی‌شک سخنان کریم‌خان زند بر اساس وقایع بعدی جعل شده است. جالب آنکه شباهت‌هایی میان نوشته هدایت و محمدهاشم آصف در موضع مذکور وجود دارد (رستم‌الحکما، ۱۳۵۲: ۳۸۲) که سخت و سوسه‌برانگیز است؛ تا حدی که ادعای جلیل نوذری در یگانه‌شماری هدایت و محمدهاشم آصف را بیشتر مورد ملاحظه قراردهیم (نک: نوذری، ۱۳۹۶: سراسر کتاب به‌ویژه ۶۷ به بعد).

هدایت در خصوص نقش تاریخی قاجارها در دوره صفوی تا آنجا پیش می‌رود که سقوط صفویه را به‌علت حاشیه‌نشینی قاجارها می‌داند. او در این باره می‌نویسد: «در زمان شاه سلطان‌حسین، غالب مناصب گرجیه، تفلیس و آخال داغستان و شمخال و زنگنه بوده‌اند و امنای دولت صفوی، سلسله‌علیه قاجاریه را به دعوی خودسری و داعیه سروری متهم ساخته و خود به رتق‌وفتق امورات ملکی می‌پرداخته‌اند تا کار به جایی رسید که هشت‌هزار افغان، دولت چندین ساله صفویه را متلاشی و مختل

رویکردهای رضاعلی خان هدایت به حکومت صفویه و نحوه پیوند آن با حکومت قاجاریه | ۴۷

ساختند» (هدایت، ۱۳۸۰: ۱۲/۶۹۵۹). هدایت معتقد است که اگر قاجارها در مصدر امور قرار داشتند، حاکمیت صفوی سقوط نمی‌کرد. بدین‌سان در نهایت، قاجاریه را با وقفه کوتاه و دست‌کم‌انگاری دیگرانی همانند محمود، نادر، کریم‌خان زند و... در استمرار دوره صفوی برشمرد.

هدایت همچون دنبلی و اعتضادالسلطنه، در بحث از تبار و نسب و سابقه تاریخی قاجارها بر اصلیت و تبار ترکی آنها تأکید می‌کند و ایل قاجار را از نوادگان قاجار نویان به شمار می‌آورد و سپس از انقسام سه طایفه قاجاری سلدوس، تنگقوت و جلایر یاد می‌کند. او از سرتاق نویان یاد می‌کند که به امر آباقان، اتابکی ارغون را بر عهده و در گرگان مسکن داشت و اولاد و نوادگان وی در استرآباد و مازندران بسیار شدند. تا اینکه قاجار نویان فرزند سرتاق وارث ولایت او شد. از این رو، ایل آنها به قاجار مشهور شد (هدایت، ۱۳۸۰: ۱۳/۷۰۷۶۷۰۷۵). اما متفاوت و مهم اینکه او زیرکانه در صدد است تا از همان ابتدا، مسکن و موطن نخستین قاجارها را گرگان و استرآباد لحاظ کند، بدون آنکه چندان آنها را درگیر تاریخ مغول و تیموری کند.

نکته مهم آنکه هدایت بر خلاف اعتضادالسلطنه و دیگران، چندان تمایلی به بحث از پیشینه و تاریخچه قاجار در دوره چنگیز و مغول و تیمور ندارد و بیشتر بر تبار مشترک قاجارها با آق‌قوینلوها تأکید می‌کند، چراکه از این رهگذر قصد دارد تا قاجار و صفویان را خویشاوند برشمارد. بدین‌سان او با غرض خاصی از امیر حسن بیگ (اوزون حسن) آق‌قوینلو یاد می‌کند که با قاجارها تباری مشترک داشت، زیرا شاه اسماعیل نوه دختری امیر حسن بیگ آق‌قوینلو بود و همین موجب خویشاوندی قاجارها و شاه اسماعیل می‌شد. مگر نه اینکه به‌زعم هدایت قاجارها و ترکمانان آق‌قوینلو از یک تبار بودند. هدایت در جهت چنین خویشاوندی و پیوندی، از توجه خاص شاه اسماعیل به ایل قاجار یاد می‌کند و اینکه قاجارها نیز در کمال موافقت با صفویان بذل مساعی و حمایت کردند و ولایات بزرگ و مناصب عالی یافتند (هدایت، ۱۳۸۰: ۱۳/۷۰۷۶۷۰۷۵). شایسته یاد آوری است که چنین تلقی و برداشتی بارها از جانب محمدهاشم آصف، به انحاء گوناگون تأکید شده است (رستم‌الحکما، ۱۳۵۲: ۲۶۹، ۱۴۵). در اغلب موارد نگرش و بینش محمدهاشم آصف با هدایت مشابهت دارد، هر چند ادعاهای مورد اشاره آصف بیشتر رنگ و لعاب داستانی و قصه‌گونه دارد.

نتیجه‌گیری

مورخان قاجار در باره مناسبات و نسبت سلسله قاجاری با حاکمیت صفوی، نظریات گوناگونی دارند. اغلب نخستین مورخان قاجاری، با بی‌اعتنایی به تاریخچه و حضور قاجارها در دوره صفوی، بیشتر بر همراهی و نقش آنها در حمله مغول، تیمور و حتی ترکمانان تأکید دارند. در میان مورخان قاجار، هدایت که مورخی برجسته و نماد تاریخ‌نگاری سنتی قاجار است، رویه دیگری در قبال مناسبات قاجار و صفویان اتخاذ کرده است. او ضمن اظهار علاقه به تاریخ صفویان، سعی کرده تا قاجارها را تالی صفویان برشمارد و از این رو، کوشیده با نادیده‌انگاری‌های توجیه‌گونه، حاکمیت محمود، اشرف، نادر و کریم‌خان زند را مقطعی و گذرا نشان دهد تا بازه زمانی حاکمیت قاجار و صفوی نزدیکتر شود. هدایت احتمالاً با تثبیت حاکمیت قاجار در صدد بر آمده تا آنها را به نحوی به سلسله دیرپای صفوی پیوند دهد. این رویه هدایت، برخلاف نگرش مورخانی همچون ساروی، دنبلی و اعتضادالسلطنه بود که به مناسبات و پیوند قاجارها با مغولان و تیموریان با افتخار تأکید می‌کردند و توجه چندانی به احوال قاجارها در دوران صفوی نشان نمی‌داند، جز مواردی که صفویان را مدیون قاجارها برشمرده‌اند.

منابع

- آخوندزاده، فتح‌علی (۱۳۵۱)، مقالات، گردآورنده باقر مومنی، تهران: آوا.
- ابن‌خلدون، عبدالرحمن (۱۳۶۹)، مقدمه، ترجمه محمد پروین گنابادی، تهران: امیرکبیر.
- ابن‌کربلایی، حافظ‌حسین (۱۳۸۳)، *روضات‌الجنان و جنات‌الجنان*، به تصحیح و تعلیق جعفر سلطان‌القرایی، تبریز: ستوده.
- اشپولر، برتولد (۱۳۸۰)، *تاریخ‌نگاری در ایران*، ترجمه یعقوب آژند، تهران: گستره.
- اعتمادالسلطنه، علی‌قلی میرزا (۱۳۷۰)، *اکسیرالتواریخ*، به اهتمام جمشید کیانفر، تهران: وسیم.
- اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان (۱۳۶۷)، *تاریخ منتظم ناصری*، به تصحیح محمد اسماعیل رضوانی، تهران: دنیای کتاب.
- بدلیسی، شرف‌الدین (۱۸۶۲)، *شرفنامه (تاریخ مفصل کردستان)*، به اهتمام ولادیمیر ولیامینوف زرنوف: پتربورگ.
- بوداق منشی‌قزوینی (۱۳۷۴)، *جواهرالانخبار*، با مقدمه و تصحیح محسن بهرام‌نژاد، تهران: میراث مکتوب.
- جنابدی، میرزا بیگ (۱۳۷۸)، *روضه‌الصفویه*، به کوشش غلام‌رضا طباطبایی، تهران: موقوفات افشار.
- دُنبلی، عبدالرزاق بیگ (۱۳۵۱)، *مآثرالسلطانیه*، به اهتمام غلامحسین صدری‌افشار، تهران: ابن‌سینا.
- رستم‌الحکما، محمدهاشم آصف (۱۳۵۲) *رستم‌التواریخ*، تصحیح محمد مشیری، تهران: امیرکبیر.
- رویمر، هانس (۱۳۸۵)، *ایران در راه عصر جدید*، ترجمه آذر آهنچی، تهران: دانشگاه تهران.
- ساروی، محمدفتح‌الله بن محمدتقی (۱۳۷۱)، *تاریخ محمدی*، به اهتمام غلام‌رضا طباطبایی‌مجد، تهران: امیرکبیر.
- سپهر، محمدتقی خان (۱۳۷۷)، *ناسخ‌التواریخ (تاریخ قاجاریه)*، به اهتمام جمشید کیانفر، تهران: امیرکبیر.
- قزوینی، ابوالحسن (۱۳۶۷)، *فوائدالصفویه*، تصحیح مریم میراحمدی، تهران: مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- قدیمی‌قیداری، عباس (زمستان ۱۳۸۸)، «تکوین جریان انتقاد بر تاریخ‌نویسی سنتی در ایران عصر قاجار»، پژوهشنامه انجمن ایرانی تاریخ، سال اول، شماره ۲.

- قدیمی قیداری، عباس (۱۳۹۳)، «تداوم و تحول تاریخ‌نویسی در ایران عصر قاجار»، پژوهشکده تاریخ اسلام.
- غفاری قزوینی، ابوالحسن (۱۳۶۹)، گلشن مراد، به اهتمام طباطبایی مجد، تهران: زرین.
- لکه‌پارت، لارنس (۱۳۴۳)، انقراض سلسله صفویه و ایام استیلای افغانه در ایران، ترجمه مصطفی قلی عماد، تهران: چاپ تابان.
- مالکوم، سرجان (۱۳۸۰)، تاریخ کامل ایران، ترجمه میرزا اسماعیل حیرت، به کوشش علی اصغر عبداللهی، تهران: افسون.
- مروی، محمدکاظم (۱۳۶۴)، عالم آرای نادری، به تصحیح و مقدمه محمدامین ریاحی، تهران: کتابفروشی زوار.
- مصلح، پگاه و لیدا شجاعی (بهار و تابستان ۱۳۹۹)، «تصحیح چند خطای پژوهندگان زندگی رضا قلی‌خان هدایت و معرفی تحقیق و جدید آثار او»، فصلنامه ادبیات پارسی معاصر، سال دهم، شماره اول.
- نوذری، جلیلی (۱۳۹۶)، نویسنده رستم‌التواریخ کیست؟، تهران: میراث مکتوب.
- هدایت، رضا قلی‌خان (۱۳۸۰)، تاریخ روضه‌الصفای ناصری، تصحیح جمشید کیانفر، تهران: اساطیر.
- هدایت، رضا قلی‌خان (۱۳۷۰)، فهرس‌التواریخ، تصحیح و تحشیه عبدالحسین نوایی و میرهاشم محدث، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی.

List of Sources with English Handwriting:

- Akhundzadeh (1351) Maghalat, Tehran: Ava Publications.
- Ibn Khaldun, Abdolrahman (1369), Moghadameh, translated by Mohammad Parvin Gonabadi, Tehran: Amir Kabir.
- Ibn Karbalaee, Hafez Hussein (1383), Rawdat al-Jannan and Jannat al-Jannan, corrected and suspended by Ja'far Sultan al-Qara'i, Tabriz: Sotoudeh.
- Eshpoler, Barworth, Azhand, (2001), Historiography in Iran, translated by Yaghoob Azhand, Tehran: Gostareh.
- Etezad Al-Saltanah, Ali Qoli Mirza (1992), Elixir of History, by Jamshid Kianfar, Tehran: Wesiman.
- Etemad-ol-Saltaneh, Mohammad Hassan Khan (1989) Tarikh Montazem Naseri, edited by Mohammad Ismail Rezvani, Tehran donyayeketaab.
- Budagh Munshi Qazvini (1996) Jawahar al-Akhbar, Introduction and correction by Mohsen Bahramnejad, Tehran: Mirāt-e Maktūb.
- Janabedi, Mirza Beyg (2000) Rawdat al-Safaviyyah, by Gholam Reza Tabatabaei Majd, Tehran: Enteshārāt-e Moqūfāt-e Afshār.
- Dunbali, Abdul Razzaq Bey (1973) Ma'ath al-Sultaniya, by Gholam Hossein Sadri Afshar, Tehran: Ibn- Sina ..
- Rostam Al-Hakma, Mohammad Hashem (1974) Rostam Al-Tawarikh, edited by Mohammad Moshiri, Tehran: Amirkabir .
- Sarvai, Mohammad Fathullah Ibn Mohammad Taghi (1993) Tarikh Mohammadi, by Gholamreza Tabatabaei Majd, Tehran: Amirkabir.
- Qazvini, Abu Al-Hassan (1988) The Benefits of Safavidism, edited and introduced by Maryam Mir Ahmadi, Tehran: Institute of Cultural Studies and Research.
- Malcolm, Sarjan, (2001) The Complete History of Iran, translated by Mirza Ismail Hairat, by Ali Asghar Abdollahi, Tehran: Afsoon .
- Marvi, Mohammad Kazem, (1985) Alam Arai Naderi, corrected and introduced by Dr. Mohammad Amin Riahi, Tehran: Zavar.
- Nozari, Jalili, (2017) Who is the author of Rostam Al-Tawarikh? Tehran: Mirāt-e Maktūb - Hedayat, Reza Gholi Khan, (2001) History of the Nasiri shrine, edited by Jamshid Kianfar, Tehran: Asatir .
- Hedayat, Reza Gholi Khan, (1991) List of histories, corrected and edited by Dr. Abdolhossein Navai and Mir Hashem Mohaddes, Tehran: pezuh-esh gah Olūm-e Ensānī.
- Akhundzadeh, Fath Ali (1351), Maqālāt, collected by Bagher Mo'meni, Tehran, Ava Publishing House.
- Badlīsī, šarafuddīn (1862) šarafnāmeḥ, edited by Vladimir Velimiov Zarnov: Petersburg.
- Būdāq Monšī Qazvīnī (1374) javāher al-Aḵbār, introduction and correction by Mohsen Bahram Nejad, Tehran: Mirath Publishing House.
- Donbolī, Abdul Razzāq Beīg (1351) Ma'āṭir al-soltānīya, edited by Gholamhossein Sadri Afshar, Tehran: Ebn Sīnā Publications.
- Ebn ḵaldōūn, Abd al-Raḥmān (1369), Moqadame, translated by Mohammad Parvin Gonabadi, Tehran: Amīr Kabīr.
- Ebn Karbalā'ī, Hāfez Ḥosseīn (1383), Rūzāt al-jīnnān wa janāt al-jīnān, corrected and revised by Jafar Sultan al-Qaraei, Tabriz: Sotoūdeh Publications.
- E'temād al- Saltaneh, Moḥammad Hasan ḵān (1367) Tārīḵ Montazam Nāšerī, edited by Mohammad Esma'il Rezvani, Tehran: Donya-e Ketāb.
- E'tezād al-Saltaneh, 'Alī Qolī Mirzā (1370), Eksīr al-Tawārīḵ, with the attention of

- Jamshid Kianfar, Tehran: Vasīman Publications.
- Ġafārī Qazvīnī, Abolḥassan (1369), *Golšan Morād*, edited by Tabatabaei Majid, Tehran: Zarīn.
- Hedāyat, Rezā Qolī k̄ān, (1370) *Fihres Al-Tawārīk*, corrected and edited by Dr. Abdul Hossein Navaei and Mir Hashem Mohhaddes, Tehran: Research Institute for Human Sciences.
- Hedāyat, Rezā Qolī k̄ān, (1380) *Tārīk-e Rozzat al-ṣafā-ye Nāšeri*, edited by Jamshid Kianfar, Tehran: Asāfir.
- Janabadi, Mirza Beyg (1378), *Rozat al-ṣafavīya*, edited by Gholamreza Tabatabaei, Tehran: Mūqofāt Afšār.
- Lockhart, Laurence (1343) *The Extinction of the Safavid Dynasty and the Conquest of Afghanistan in Iran*, translated by Mostafa Qoli Emad, Tehran, Taban Press.
- Malcolm, John, (1380) *The Complete History of Iran*, translated by Mirza Ismail Hirat, edited by Ali Asghar Abdulahi, Tehran: Afsun Publications.
- Marvī, Moḥammad Kāzem, (1364) *‘Ālam Ārāy-e Nāderī*, edited and introduced by Dr. Mohammad Amin Riyahi, Tehran: Zavār bookstore.
- Mosleh, Pegah, Shojaei, Lida (2019) "Correcting some mistakes of the researchers of the life of Reza Qoli Khan Hedayat and introducing the new research of his works", *Contemporary Persian literature, (scientific-research)*, 10th year, number 1. spring and summer.
- Nowzari, Jalili, (2016) *Who is the author of Rostam al-Tawārīk?* Tehran: Mīrāt-e Maktūb.
- Qadimi Qeidari, Abbas (2013) *the Evolution of Historiography in Iran in the Qajar era*, Tehran, Research Institute for Islamic History.
- Qadimi Qeidari, Abbas, (1388) *The evaluation of criticism on traditional historiography in Iran in the Qajar era*, research paper of the Iranian History Association, - first year, number 2, winter.
- Qazvīnī, Abū Al-Ḥassan (1367) *Favāyed al-ṣafavīyyah*, edited by Maryam Mir Ahmadi, Tehran: Cultural Studies and Research.
- Roemer, Hans Robert (1385) *Persien auf dem Weg in die Neuzeit: Iranische Geschichte von*, translated by Azar Ahanchi, Tehran: Tehran University Press.
- Rostam al-Ḥokamā, Moḥammad Hāšem (1352) *Rostam al-Tawārīk*, corrected by Mohammad Mosheiri, Tehran: Amīrkabīr.
- Saravi, Mohammad Fathullah b. Mohammad Taqi (1371) *Tārīk-e Moḥammadī*, by Gholamreza Tabatabaei Majd, Tehran: Amīr Kabīr.
- Sepehr, Moḥammad Taqī k̄ān, 1377, *Nāsīk al-Tawārīk (Qajar History)*, by Jamshid Kianfar, Tehran, Amīr Kabīr.
- Spuler, Bertold, (1380), *Historiography in Iran*, translated by Yaqub Azhand, Tehran: Gostareh Publishing House.